

رابطه اخلاق، اقتصاد و رفاه اجتماعی

دکتر سعید وصالی*

رضا امیدی**

تاریخ دریافت: ۹۰/۱۲/۸

تاریخ پذیرش: ۹۱/۳/۳

چکیده

رابطه اخلاق و اقتصاد از موضوع‌های مورد بررسی در بحث‌های امروزی علوم انسانی است. از یک منظر، قائلان به لزوم جدایی اقتصاد از اخلاق بر این نکته تأکید دارند که اقتصاد از آنجا که به دنبال فراهم‌نمودن امکانات برای رفع محدودیت‌ها و ارتقاء سطح زندگی افراد است، امری اخلاقی است که دست نامرئی بازار آن را هدایت می‌کند. اما از منظری دیگر و با تأکید بر پیامدهای منفی ناشی از سیاست‌های اقتصادی، این باور وجود دارد که مداخله دولت برای اخلاقی‌کردن اقتصاد امری ضروری است و شکل‌گیری و توسعه دولت‌های رفاه و سیاست‌های رفاهی در این راستا تحلیل می‌شود. هر کدام از نظریه‌های گوناگون اخلاق با تأکید بر یکی از عناصر کنش فردی، جوهره فرد و قوانین و مناسبات حقوقی، به تبیین رابطه اخلاق و اقتصاد پرداخته‌اند. این مقاله با وارد کردن رفاه اجتماعی به عنوان یک سازه در تحلیل، بر رویکرد چندفاعلی برای تبیین رابطه اخلاق و اقتصاد تأکید دارد.

واژه‌های کلیدی: اقتصاد، نظریه‌های اخلاق، رفاه اجتماعی، رویکرد چند فاعلی

مقدمه

علم اقتصاد تا پیش از دوران رنسانس زیرمجموعه علوم انسانی به‌شمار می‌آمده است. به‌عنوان مثال، نظرات ارسطو در باب مالکیت و تولید همواره با مسائل اخلاقی همراه بوده است. کانت نیز علوم را به سه دسته اخلاق^۱، منطق^۲ و فیزیک^۳ تقسیم کرده است که در دسته‌بندی وی، مجموعه علوم انسانی و اجتماعی ذیل علم اخلاق قرار گرفته‌اند. در شرق نیز افکار اندیشمندان اسلامی مانند ابن‌خلدون و فارابی در زمینه اقتصاد، واجد مؤلفه‌های اخلاقی بوده است. در تقسیم‌بندی‌های سنتی، حکمت به دو بخش نظری و عملی تقسیم می‌شود. بر مبنای حکمت عملی حیطة اخلاق رابطه فرد با دیگری را در برمی‌گیرد. اقتصاد نیز در معنای قدیمی آن به‌معنای تدبیر در امور منزل است و به‌تعبیری ارتباط افراد را در یک واحد اجتماعی (خانواده) شامل می‌شود. اما با ظهور رنسانس و بیان و اشاعه دیدگاه‌های دکارت، به‌ویژه در تفکیک حکمت نظری و عملی، مسیر دانش‌ها و علوم از قالب‌های سنتی خود جدا

* استادیار جامعه‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی.

** دانشجوی دکتری رفاه اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی.

rezaomidi79@gmail.com

1. ethics
2. logic
3. physics

شد و دو حوزه اقتصاد و اخلاق مستقل شدند. این تفکیک هر چند از دوران مرکانتیلیسم که مبتنی بر انباشت طلا و نقره به عنوان ثروت و قدرت اقتصادی بود، مورد تأکید قرار داشت، در قالب نظریه‌های اقتصادی به مرور زمان و به‌طور رسمی در اواسط دهه ۱۹۳۰ میلادی از سوی لیونل رابینز، اقتصاددان انگلیسی، با تمایز میان ارزش و واقعیت تئوریزه شد. او تلاش داشت تا براساس این تفکیک، از تأثیر اخلاق بر اقتصاد بکاهد. رابینز، کنار نهادن قضاوت‌های ارزشی از رشته اقتصاد را برای پیشرفت آن ضروری می‌دانست. اما با ایجاد شکاف طبقاتی، بحران‌های اقتصادی و تأسیس و افول پی‌درپی مکتب‌های اقتصادی بحث رابطه اخلاق و اقتصاد دوباره در میان اندیشمندان مطرح گردید. بررسی پرسش‌هایی از این نوع که آیا اقتصاد مورد تأیید اخلاق قرار دارد و یا اینکه آیا اخلاق از سوی اقتصاد حمایت می‌شود، در کانون مباحثه‌های این حوزه قرار گرفت و در این راستا تلاش‌های بسیاری برای نشان دادن رابطه میان اخلاق و اقتصاد صورت گرفت. این تلاش‌های علمی غالباً یا فرض را بر ماهیت غیراخلاقی اقتصاد قرار می‌دهند و یا در پی ارائه دلایل منطقی اخلاقی برای همبستگی میان مفاهیم اخلاقی مانند نوع دوستی یا منفعت طلبی شخصی هستند. برخی نیز بر این باورند که با رجوع به بنیان‌های علم اقتصاد و اخلاق می‌توان دریافت که این دو روابط بسیار نزدیک و معناداری با یکدیگر دارند.

این نوشتار سعی دارد تا ضمن بررسی سیر تاریخی رابطه اخلاق و اقتصاد، نشان دهد که انواع رویکردهای اخلاق چگونه با مباحث و کارکردهای اقتصاد مواجه می‌شوند و نوع اخلاقیاتی که در حوزه رفاه مطرح‌اند، از چه سنخی هستند.

ماهیت ارزش‌های اخلاقی

«اخلاق به معنای تمیز، سنجش یا گزینش طرز رفتار و برخورد با امور بر مبنای حقانیت یا نادرستی احتمالی آنها است. به گاه داوری و کنش، نگرش و تأملی اخلاقی است که به یافتن راه‌حل و طرز برخوردی بر حق به مسائل و مشکلات توجه نشان می‌دهد» (محمودیان، ۱۳۸۰: ۴۴). از این منظر، احکام اخلاقی مجموعه هنجارهایی هستند که تنظیم رابطه فرد با دیگری را مدنظر دارند. محمودیان (۱۳۸۰) هنجارها را به دو دسته هنجارهای اجتماعی و هنجارهای اخلاقی تقسیم می‌کند. هنجارهای اجتماعی ریشه در ساختار جامعه یا ارزش‌ها و باورهای اجتماعی دارند و تمام گستره زندگی افراد را در برمی‌گیرند. فرد در روند رشد و جامعه‌پذیری از اهمیت این هنجارها آگاه می‌شود و با درونی کردن، آنها را باور می‌کند. اما هنجارهای اخلاقی از ذهنیت، تعقل یا احساسات خود فرد سرچشمه می‌گیرند و در اساس، شکل مناسب رابطه با دیگری را به فرد خاطر نشان می‌سازند. در واقع، تمایز اصلی احکام اخلاقی از هنجارهای اجتماعی در این است که خود فرد در تأمل و بازاندیشی فردی می‌تواند بر درستی آنها صحه گذارد. از این رو، درک وظیفه اخلاقی به وجدان انسان و درک انسان از خود و جایگاهش در زندگی مربوط است.

درکی دیگر از ارزش اخلاقی، این ارزش‌ها را متمایز از ارزش در حوزه‌های زیباشناسی، دینی و اقتصادی و به‌مثابه سازه‌ای اجتماعی مدنظر قرار می‌دهد. به عبارت دیگر، ارزش اخلاقی به‌عنوان یک برساخت اجتماعی و بالاترین هنجار اجتماعی لحاظ می‌شود. آن‌گونه که رالز (۱۳۸۳) نیز عدالت را به‌عنوان اولین فضیلت نهادهای

اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهد. از این منظر، ارزش‌های اخلاقی در همراهی با ابعاد سه‌گانه توسعه شخصیت فردی، رفتار فردی و نهادهای اجتماعی، به‌عنوان سازه‌ای برای همزیستی اجتماعی عمل می‌کنند. این ارزش‌ها از یک سو برای همه افراد در یک جامعه قابل قبول‌اند و از سوی دیگر چارچوب هم‌زیستی اجتماعی را تضمین می‌کنند.

رویکردهای شناخته شده نظریه‌های اخلاقی به دو دسته تکلیف‌گرا و غایت‌گرا تقسیم می‌شوند. رویکرد تکلیف‌گرا بر یک قانون یا اصل استوار است و انتظار دارد که افراد از آن قانون یا اصل تبعیت کنند. به عبارت دیگر، این رویکرد اقدامات و کنش‌هایی را اخلاقی می‌داند که با مجموعه‌ای از احکام معین انطباق داشته باشند. اما رویکرد غایت‌گرا به درکی از هدف یا مجموعه‌ای از اهداف توجه دارد که باید در عمل محقق شوند و در این راستا اقداماتی را به‌عنوان ابزار دسترسی به این اهداف مورد تأکید قرار می‌دهد.

ماهیت ارزش‌های اقتصادی

هدف اقتصاد، برآوردن منافع و نیازهای مردم به‌وسیله تأمین کالا و خدمات است. کالا به‌واسطه مفهوم مطلوب بودن، به جهان اخلاقی مرتبط می‌شود. همچنین، اقتصاد با دانش و فناوری سعی کرده است تا کمبودها را کاهش دهد و این کارکرد، امری اخلاقی به‌شمار می‌آید. به تعبیر دیگر، استفاده بهینه از منابع محدود و کمیاب در راستای تأمین نیازهای انسان، امری اخلاقی است.

توجه علم اقتصاد به‌طور عمده معطوف به کارایی در تخصیص بهینه منابع است. متداول‌ترین مفهوم کارایی در اقتصاد توسط پاره‌تو مطرح شده است. از نظر وی وضعیت بهینه وضعیتی است که در آن هیچ وضعیت امکان‌پذیر دیگری از آن نظام وجود نداشته باشد که در آن دست کم وضع یک نفر بهتر شده باشد و وضع هیچ فرد دیگری بدتر نشده باشد. به تعبیر دیگر، پاره‌تو نشان می‌دهد که نقطه بهینه رفاه، شرایطی است که جامعه صرفاً از طریق بدتر کردن وضعیت تعدادی از اعضای خود می‌تواند وضعیت تعدادی دیگر از اعضا را بهبود دهد. در چنین وضعیتی در واقع، ادامه تغییرات هیچ‌گونه توجیهی ندارد. مفاهیم مرکزی در تحلیل پاره‌تو، ترجیحات و کارایی است.

رابطه اخلاق و اقتصاد

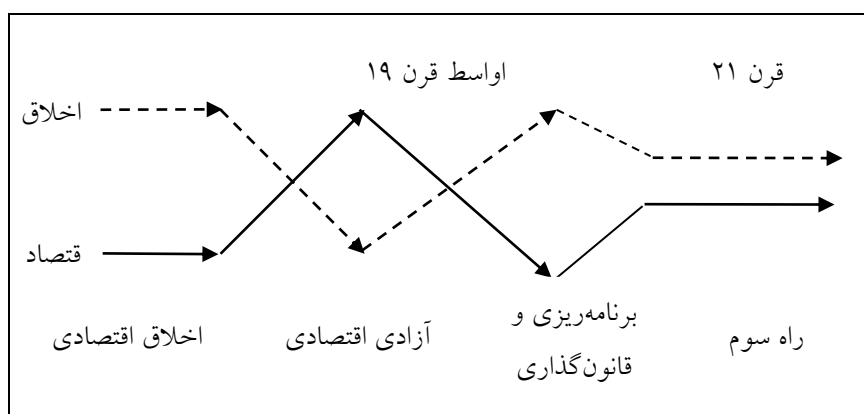
در قرون ۱۷ و ۱۸ میلادی، فرایندهای اقتصادی از اخلاقیات و هنجارهای اجتماعی جدانشدنی شناخته می‌شدند، به عبارت دیگر، اقتصاد بخشی از علم اخلاق یا فلسفه اخلاق به‌شمار می‌آمد. اخلاق برای ساخت تصویری هنجاری از جهان ضروری پنداشته می‌شد و بر این اساس فعالیت‌های اقتصادی درون چنین چارچوبی درک می‌شدند و جهت می‌یافتند. در دوران پیشاصنعتی، خلاق با اعمال محدودیت‌هایی، اقتصاد آزاد را مهار می‌کرد.

از اواخر قرن هیجدهم این بحث مطرح شد که اقتصاد مستقل از هنجارهای اخلاقی جامعه، سازوکارها و پویایی خاص خود را دارد. قائلان به لزوم جدایی علم اقتصاد از ارزش‌های اخلاقی به‌طور عمده به این امر استدلال می‌کردند که قوانین حاکم بر اقتصاد، همانند قوانین طبیعی و از سنخ هست‌ها

است و ارزش‌های اخلاقی ارتباطی با واقعیت ندارند و از سنخ بایدها هستند. اقتصاد اثباتی یا توصیفی، اقتصادی است که در آن نظریه‌ها و متغیرها و مسائل اقتصادی، همان‌گونه که هستند مورد بررسی قرار می‌گیرند و در آن هیچ بحثی از ارزش‌ها و ابعاد اخلاقی آن نمی‌شود. در واقع، اقتصاد اثباتی مجموعه دانش‌های اقتصادی است. اقتصاد هنجاری یا دستوری، اقتصادی است که در مورد چگونه بودن متغیرها و مسائل اقتصادی صحبت می‌کند و به آن‌ها رنگ اخلاقی و ارزشی می‌دهد. در حقیقت، این تفکیک اقتصاد، به رسمیت شناختن اخلاق در دنیای مدرن بود.

آن‌گونه که شیونوبا (۲۰۰۵) نشان داده است در دوره گسترش آزادی اقتصادی، دست نامرئی بازار جایگزین اخلاق می‌شود.

شکل ۱- رابطه اخلاق و اقتصاد در دوره‌های تاریخی



به عبارت دیگر، اقتصاد مدرن با استفاده از سازوکار بازار آزاد، نظم اجتماعی خودانگیزه‌ای را جایگزین اخلاق کرد و در این راستا دولت‌ها نیز رفتارهای اقتصادی خود را در این چارچوب تنظیم می‌کردند. اما از اواسط قرن نوزدهم و در پی بروز و ظهور پیامدهای منفی حاصل از آزادی‌های مطلق اقتصادی، این ادعا مطرح گردید که دست نامرئی بازار نمی‌تواند جایگزین اخلاق شود. از این‌رو، مداخله دولت‌ها برای کنترل بازار و نظارت بر فعالیت‌های اقتصادی از طریق برنامه‌ریزی و قانون‌گذاری به‌طور جدی‌تری نمود پیدا کرد. کینز که نظام اقتصادی مبتنی بر سودجویی شخصی را مایه انحطاط اخلاقی می‌دانست، توصیه کرد که با مدیریت خردمندانه دولتی باید آن‌را در خدمت اهداف متعالی اخلاق قرار داد. خواه در اقتصاد رفاه که دولت به‌عنوان سیاست‌گذار، تجربه‌های اقتصاد/اثباتی را به اقتصاد هنجاری تبدیل می‌کند و خواه در اقتصاد توسعه که به علت گسترده‌بودن برنامه‌های آن و نیاز به سرمایه زیاد دولت به‌عنوان عامل اصلی ایفای نقش می‌کند، نقش دولت‌ها در فرایند داوری اخلاق و اقتصاد مهم است. اما این مداخله نیز در دهه‌های پایانی قرن بیستم و در نتیجه شکست برنامه‌های دولت در حوزه اقتصاد به چالش کشیده شد و جستجو برای یافتن راهی میانه آغاز گردید.

در دوران اقتصاد مدرن، مهم‌ترین نظریه ارتباط اخلاق و اقتصاد را آمارتیا سن ارائه کرد. وی با طرح نظریه انتخاب جمعی⁷ مدعی است بین اقتصاد مدرن و اخلاق فاصله‌ای جدی و مهم ایجاد شده، که این فاصله موجب تضعیف علم اقتصاد نیز شده است، و از سوی دیگر، آن بخش از اقتصاد که به اخلاق توجه کرده، به برداشت‌های نادرستی رسیده است. به‌طور مثال، فرض رفتار عقلانی انسان اقتصادی را با رفتار واقعی او، یکی گرفته است.

سن (۱۳۷۷) دو نوع عقلانیت را در نظریه اقتصاد کلاسیک از یکدیگر تفکیک می‌کند: عقلانیت به‌عنوان سازگاری درونی‌گزینه‌ها و عقلانیت به‌عنوان به حداکثر رساندن نفع شخصی. به باور وی، «گزینه عقلانی باید دست‌کم مستلزم تطابقی باشد میان آنچه شخص می‌کوشد به دست آورد و نحوه انجام آن» (سن، ۱۳۷۷: ۱۵) و بر این اساس صرف سازگاری نمی‌تواند معرف رفتار عقلانی باشد.

سن همچنین اصالت فایده را به‌عنوان یک اصل اخلاقی، ترکیبی از سه شرط ابتدایی‌تر در نظر می‌گیرد. این سه شرط عبارتند از: نظریه رفاه، تقسیم‌بندی کلی و پیامدگرایی. فرض نظریه رفاه آن است که خوبی یک وضعیت موجود فقط تابع اطلاعات مربوط به فایده در مورد آن وضعیت است. تقسیم‌بندی کلی بر این فرض مبتنی است که اطلاعات مربوط به فایده در مورد هر وضعیتی فقط با توجه به جمع کل تمام فایده‌هایی که آن وضعیت دارد قابل ارزیابی است و پیامدگرایی مستلزم آن است که هر گزینه‌ای از کنش‌ها، نهادها، انگیزه‌ها و قواعد در نهایت توسط کیفیت وضعیت‌هایی که پس از آن گزینه حاصل می‌شود، تعیین می‌گردد. از نظر سن «اگر رفتارهای واقعی انسان‌ها تحت تأثیر ملاحظه‌های اخلاقی قرار گیرند، آنگاه واضح است که ملاحظه‌های مربوط به اقتصاد رفاه باید تأثیری بر رفتار واقعی داشته باشند و در نتیجه در اقتصاد پیش‌بین نیز موضوعیت پیدا کنند. در واقع اگر ملاحظه‌های اخلاقی هیچ‌گاه رفتار واقعی انسان‌ها را متأثر نمی‌کرد، بذل عنایت به مبحث اخلاق، کاری عبث می‌بود» (سن، ۱۳۷۷: ۵۷). به باور سن، فرض قرار دادن رفتار معطوف به نفع شخصی، تحلیل‌های اقتصادی را با محدودیت مواجه کرده است. او عقلانیت مبتنی بر نفع شخصی را دارای سه ویژگی می‌داند. ۱- رفاه یک شخص تنها به میزان مصرف خود او بستگی دارد،

۲- هدف یک شخص حداکثر کردن رفاه خودش است، و ۳- هر عمل گزینشی یک شخص به‌طور مستقیم با جستجوی هدف خودش هدایت می‌شود.

سین تأکید بر این دو نوع عقلانیت در اقتصاد کلاسیک را عامل جدایی اقتصاد از اخلاق می‌داند که این امر موجب تضعیف اقتصاد رفاه شده است.

در حوزه اقتصاد سیاسی نیز، باری کلارک (۱۳۹۰) با تقسیم‌بندی مکاتب اقتصاد سیاسی موضع هر کدام از این مکاتب را نسبت به اخلاق مورد بررسی قرار داده است:

۱. در لیبرالیسم کلاسیک هیچ ملاک عینی برای کشف این که کدام ارزش‌ها برتر هستند، وجود ندارد و بنابراین افراد باید آزاد باشند تا درست و غلط را براساس اولویت‌های شخصی‌شان تعیین نمایند. تنها آن دسته از ارزش‌های اجتماعی معتبر هستند که همه شهروندان از آن‌ها حمایت می‌کنند. از آنجا که هیچ فردی نمی‌خواهد حقوق مالکیت و حقوق مدنی‌اش نقض شود، بنابراین نقض این حقوق اشتباه است و باید غیرقانونی باشد.

۲. چپ مارکسیست به‌طور سنتی مفهوم اخلاق را رد می‌کرد اما، چپ غیرمارکسیست جایگاهی را برای اخلاق در انسان‌ها متصور است که برای روابط اجتماعی مبتنی بر احترام متقابل ضروری است. بر این اساس اقدامات هر فرد یا نظام اجتماعی که مردم را به‌عنوان یک شیء ببیند و انسانیت آن‌ها را تحقیر نماید، غیراخلاقی توصیف می‌شود.

۳. از منظر محافظه‌کاری، اصول اخلاقی، مستقل از دیدگاه افراد در مورد صحت و سقم آن‌ها وجود دارند و بنابراین انسان‌های اخلاقی باید اولویت بیشتری را به کسب فضیلت بدهند نه ارضای تمایلات فردی. خرد انسان‌ها یک راه غیرقابل اطمینان به سمت اصول اخلاقی است چرا که خرد به‌تنهایی از قدرت کافی برای غلبه بر تمایلات شهوانی انسان‌ها برخوردار نیست. تنها تعلقات و ایستارهایی که از زندگی در یک جامعه باثبات و حامی ناشی می‌شود، می‌تواند راهنمای انسان به سمت فضیلت باشد. ارزش‌های اخلاقی شامل: احترام، وفاداری، وطن‌دوستی، جوانمردی، فرمان‌برداری، شجاعت، صداقت، تمکین در برابر اقتدار، بخشودگی و شرافت است.

۴. در لیبرالیسم مدرن بسیاری از ارزش‌ها ذهنی، درونی و بنابراین نسبی به‌شمار می‌آیند. با این حال، برخی ارزش‌های خاص باید برای تمام افراد معقول، قابل قبول باشند و همین ارزش‌ها هستند که مبنایی را برای اخلاق عینی شکل می‌دهند. ارزش‌هایی که باید برای آن‌ها احترام عام در نظر گرفت، احترام به حقوق و کرامت انسان، توجه به محیط زیست و احترام به استقلال دیگر کشورها را شامل می‌شوند. مناقشه‌برانگیزترین ارزش‌ها نیز شامل: امنیت شغلی، مراقبت‌های بهداشتی و امنیت درآمد در دوران سالمندی است.

رویکردهای نظام‌های اخلاقی به اقتصاد

در ارزیابی کنش‌های فردی، کارایی در چارچوب به حداکثر رساندن مطلوبیت به‌عنوان هدف غایی تعریف می‌شود و این ارتباط با مفهوم انتزاعی سودمندی ارزش‌گذاری می‌شود. در ارزیابی قوانین، عدالت مبتنی بر حقوق فردی در نهادهای موجود است و این رابطه در نهایت از طریق مفهوم قواعد مبتنی بر حق ارزش‌گذاری می‌شود. در ارزیابی از وجود و جوهره انسان، این موضوع مورد بحث است که فضیلت چگونه می‌تواند موجب رشد و شکوفایی قابلیت‌های فرد در راستای تحقق زندگی متعالی‌تر شود.

جدول ۱- نظام اخلاقی

رویکردها	ارزش‌های پایه	ارزش‌های عملی	هدف غایی
کنش	فایده‌مندی	کارایی	مطلوبیت
قانون	حق	عدالت	حقوق
جوهره	تقوا	فضیلت	قابلیت

اخلاق یک هنجار اجتماعی است که رفتار افراد و نیز ساختار جامعه را تنظیم می‌کند. اخلاق، حقوق و سنت‌ها، شکل‌دهنده هنجارهای اجتماعی هستند و در حکم نهادهای اجتماعی عمل می‌کنند. به باور داگلاس نورث (۱۳۸۵)، نهادها محدودیت‌های به ارث رسیده‌ای هستند که روابط متقابل ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی را دربرمی‌گیرند. این نهادها محدودیت‌های غیررسمی (مانند: محدوده‌ها، تابوها، سنت‌ها و قوانین رفتاری) و نیز محدودیت‌های رسمی (ساختارها، قوانین، حقوق معین) را شامل می‌شوند.

براساس این رویکردها، سه نظریه اخلاق در سه سطح متفاوت وجود دارد که عبارتند از: نظریه اخلاق مطلوبیت‌محور برای کنش‌های فردی، نظریه اخلاق حق‌محور برای حق‌بودن قواعد و قوانین و نظریه قابلیت‌محور برای جوهره فرد.

نظریه مطلوبیت‌محور به‌دنبال حداکثر کردن مطلوبیت فردی است و توجهی به نهادهای اجتماعی و سرشت فردی ندارد. مطلوبیت‌گرایی در معنای کلی آن به افراد اجازه می‌دهد تا انتخاب‌های اخلاقی خاص خود را به عمل آورند. هی‌وود (۱۳۸۳) انواع نظریه‌های مطلوبیت‌گرایی را به چهار دسته تقسیم می‌کند:

۱- مطلوبیت‌گرایی کلاسیک که فایده‌گرایی عملی است. بدین معنا که عملی را درست می‌داند که نتیجه آن دست‌کم به اندازه هر عمل دیگری، لذت بیشتری را به وجود آورد.

۲- مطلوبیت‌گرایی مبتنی بر قاعده^۷، قاعده یا عملی را درست می‌داند که بیشترین خیر عمومی را برای افراد فراهم می‌کند.

۳- مطلوبیت‌گرایی تعمیم‌ساز، درستی عمل را نه بر حسب نتایج خاص آن بلکه بر پایه آنکه آن عمل به طور همه‌شمول انجام شده باشد، مورد قضاوت قرار می‌دهد.

۴- مطلوبیت‌گرایی انگیزه‌ای که به جای تأکید بر نتایج عمل، بر نیت کنشگر تأکید دارد.

مکی (۱۳۸۶) تمایز بنیادینی میان دیدگاه‌های مطلوبیت‌گرا و طرفداران حقوق فردی قائل است. به باور وی، مطلوبیت‌گرایان در نظریه‌های بنیادین خود، منافع یا ترجیحات همهٔ افراد را با یکدیگر جمع می‌کنند ولی طرفداران حقوق فردی به‌طور کامل بر جدایی افراد اصرار دارند. در واقع، «مطلوبیت‌گرایان علت و توجیه نهایی هر الزام اخلاقی را در رابطه با چیزی می‌یابند که نمایندهٔ اهداف مشترک همهٔ افراد است» (مکی، ۱۳۸۶: ۲۸۴).

جوردن^۸ (۲۰۰۸) نشان می‌دهد که در مدل‌های اقتصادی، ارتباط محکمی میان رفاه مبتنی بر مطلوبیت و تعادل میان کارایی و عدالت وجود دارد که بازتوزیع بیشتر درآمد و کار، افزایش رقابت در بخش عمومی و افزایش تحرک در جامعهٔ مدنی را به همراه دارد.

نظریهٔ حق‌محور بر اولویت داشتن حق نسبت به استعداد فردی در چارچوب نهادی تأکید می‌کند و به دنبال ایجاد شرایط منصفانه در جامعه است.

رالز (۱۳۸۳) انصاف را به‌عنوان یک تعهد نامشروط جهت ارتقای خیر عمومی مطرح می‌کند. او معتقد است که رویکرد مطلوبیت‌گرا با تأکید بر خیر^۹، حق^{۱۰} را نادیده می‌گیرد. رالز (۱۳۸۸) بر این باور است که برای حفظ آزادی و شأن انسان، حق جدای از خیر یا نتایجی که در پی دارد، ارزشمند است. بر این اساس می‌توان گفت که رالز از منظر حق به اخلاق می‌نگرد و از این‌رو، نظریهٔ عدالت نظریه‌ای اخلاقی است. این نظریه با پذیرش ضرورت تأمین کالاهای اولیه^{۱۱} برای همگان، به دنبال فراهم آوردن شرایطی است که شهروندان بتوانند راهی برای استفادهٔ معقول از آزادی‌های اساسی خویش بیابند. رالز در جستجوی مناسب‌ترین تلقی اخلاقی از عدالت برای به‌کارگیری در یک جامعهٔ دموکراتیک است. به تعبیر دورکین، «رالز در صدد ایجاد مدلی برساختی متأثر از کانت در راستای ایجاد رویه‌ای برای ساختارهای جامعه است. مدلی که بیشتر در جهت توسعهٔ نظریه‌ای در مورد جامعه است نه افراد» (Dworkin, 1973: 33). در این راستا، عدالت موضوع توافق اولیهٔ افراد است. شرایطی که رالز وضعیت می‌نامد، شرایطی فرضی است که در آن همهٔ افراد در نقطهٔ صفر قرار دارند. به عبارت دیگر، در وضعیت اولیه شرایط یکسان و منصفانه‌ای برای همهٔ افراد جهت تصمیم‌گیری دربارهٔ اصول اولیهٔ عدالت فراهم است. وی، معتقد است که برای این نهادها و ساختارهای اساسی جامعه عادلانه باشند ضروری است که از ابتدا، امکان عادلانه بودن فراهم شود و توافق‌هایی که در این وضعیت صورت می‌گیرد، می‌تواند مرجعی برای برطرف کردن مشکلات آتی باشد. رالز (۱۳۸۸) برای تبدیل داورها و توافق‌ها به اصول مشترک، فرایند تعادل بازتابی^{۱۲} را مطرح می‌کند که عبارت از وضعیتی است که افراد از طریق گفتگو و چانه‌زنی، امکان رسیدن به نقطهٔ تعادل جدید به‌عنوان اصل مشترک را فراهم می‌کنند. این فرایند در واقع همساز کردن شرایط و آرای اولیه در باب عدالت است که نوعی ثبات را به وجود می‌آورد. بر این اساس، محتوای عدالت اجتماعی از طریق یک قرارداد و توافق اجتماعی در وضعیتی خاص قابل تشخیص است. به‌طور کلی، رالز تفسیری جدید از نظریهٔ قرارداد اجتماعی را با تأکید بر عدالت ارائه می‌دهد. در این

8. Jordan

9. good

10. right

11. primary goods

12. original position

13. reflective equilibrium

نظریه، قرارداد اجتماعی مبتنی بر عدالت بر حق طبیعی اولویت دارد و معیار مشروعیت قوانین است زیرا، انسان‌ها به‌عنوان فردیت‌های عاقل در شرایطی منصفانه آن را وضع کرده‌اند.

در نظریه‌های اخلاقی مطلوب‌محور و حق‌محور، دولت نباید در شکل‌دادن به تمایلات و اولویت‌های افراد مداخله کند، زیرا این نظریه‌ها فرض می‌کنند که افراد بهترین قضاوت را در خصوص سبک زندگی‌شان دارند.

نظریه قابلیت‌محور به طبیعت و سرشت انسانی توجه دارد و از موضعی نقادانه کیفیت تمایلات فردی را براساس زندگی متعالی و قاعده عدالت مورد سنجش قرار می‌دهد. این نظریه، توسعه قابلیت‌های انسانی، خودتحقق، کمال فردی و اجتماعی و فضیلت را توصیه می‌کند. براساس این نظریه، فضایل فطری مواردی نظیر خیرخواهی، صداقت، عظمت روح، توانایی‌های ذاتی همچون دوراندیشی، صبر و اعتدال و... را شامل می‌شود. به تعبیر مکینتایر (۱۳۷۷) این فضایل اوصافی هستند که هر موقع با آن‌ها مواجه شویم به دلیل سرشت ذات ما انسان‌ها، بی‌درنگ مورد پسند واقع می‌شوند. این نظریه به‌جای تأکید بر فعل اخلاقی به فاعل اخلاقی توجه دارد و در آن منش اخلاقی، انگیزه‌ها و ملکات فاضله، اساسی‌ترین محور سنجش اخلاقی به‌شمار می‌آیند.

فیتزپتریک^{۱۴} (۲۰۰۸) سه حوزه حق، فضیلت و فایده‌مندی یا خیر را در دو دایره ذاتی^{۱۵} و انسان‌گرایی اجتماعی^{۱۶} محاط می‌داند. وی فضیلت‌گرایی، آزادی‌کانتی و نتیجه‌گرایی بتامی را در حوزه اخلاق عملی نارسا و ناکافی می‌داند. «در واقع، فضیلت‌گرایی نیازمند نوعی تعامل سیاسی با انسان‌گرایان اجتماعی است که بر مساوات‌طلبی تأکید دارند. مفهوم آزادی کانتی نیز نمی‌تواند میان این سه حوزه سازگاری ایجاد کند و مشکل نتیجه‌گرایی بتامی نیز در این زمینه به‌راحتی قابل حل نیست» (Fitzpatrick, 2008: 93). از این‌رو، وی بر این موضوع تأکید می‌کند که یک رویکرد چندفاعلی^{۱۷} برای چگونگی عملی‌کردن آزادی مردم در تصمیم‌گیری‌ها ضروری است.

با توجه به این نظریه‌ها می‌توان برای صورت‌بندی رابطه اخلاق و اقتصاد در دوران مدرن به این پنداشت دست یافت که دنیای اخلاق بیش از هر چیز مبتنی بر عدالت و فضیلت و دنیای اقتصاد مبتنی بر کارایی و آزادی است. نقطه تلاقی این دو دنیا در حوزه فایده‌مندی است که خود مبتنی بر تفاوت‌های فردی و تفاوت‌های مربوط به کیفیت زندگی است.

اما نظریه اخلاق چگونه می‌تواند در راستای تدوین سیاست‌ها و کنش‌های اقتصادی بهتر به اقتصاددانان کمک کند و نیز، اقتصاد و اخلاق چگونه می‌توانند به تحلیل‌گران سیاست‌ها برای ارتقاء سطح ارزیابی سیاست‌های جایگزین کمک کنند؟ هاوسمن^{۱۸} و همکارانش (۲۰۰۶) بر این باورند که نظریه‌های اخلاقی، در هدایت واکنش‌های مردم براساس اصول اخلاقی‌ای که پذیرفته‌اند، نقش عملی دارند و مردم را در بزنگاه‌هایی که اصول اخلاقی‌شان دچار چالش شده است، در انتخاب کنش مناسب‌تر و اخلاقی‌تر کمک می‌کنند. بر همین اساس، «فهم و به‌کارگیری اخلاقیات می‌تواند به اقتصاددانان در اتخاذ تدابیر بهره‌ورانه‌تر در حوزه‌های سیاست‌گذاری کمک کند و همین امر می‌تواند اعتماد آن‌ها را در شناخت و مواجهه با مسائل اخلاقی تقویت کند» (Hausman & etc., 2006: 3). در واقع،

14. Fitzpatrick

15. intuitive

16. social humanism

17. intersubjectivist

18. Hausman

این موضوع می‌تواند شیوه‌های سیاست‌گذاری و ارزیابی سیاست‌ها و همچنین فهمیدن اینکه رفتار اقتصادی مردم، چگونه تحت تأثیر اصول و قواعد اخلاقی‌شان قرار می‌گیرد را بهبود دهد.

در این چارچوب، رابطه میان اخلاق و اقتصاد در شاخه‌های گوناگون علم اقتصاد نیز صورت‌بندی می‌شود. به‌عنوان مثال، جامعه‌شناسی اقتصادی با تأکید بر توزیع عادلانه امکانات و فرصت‌ها به‌عنوان مهمترین وظیفه اخلاقی علم اقتصاد به نظریه اخلاقی حق‌محور که مبتنی بر عدالت است، نزدیک می‌شود. همچنین، آمار اقتصادی با تأکید بر تخصیص کارآمد منابع، با نظریه اخلاق مطلوبیت‌محور که بر فایده‌مندی و کارایی کنش‌های فرد استوار است، همراهی می‌کند.

رابطه روش‌شناسانه اخلاق و اقتصاد

به لحاظ روش‌شناسی و براساس فلسفه اخلاقی معاصر نیز، می‌توان رابطه اخلاق و اقتصاد را در قالب روش‌های فردگرایانه و کل‌گرایانه دسته‌بندی کرد. براساس نظر لیتل (۱۳۸۱) در فردگرایی روش‌شناسی همه تبیین‌های اجتماعی در نهایت معطوف به فرد است و شرایط و موقعیت‌های فراگیر اجتماعی صرفاً به‌عنوان مجموعه‌های افراد، نگرش‌ها، روابط و مقتضیات زمانی و مکانی که در آن شرکت داشته‌اند، فرض می‌شود. اما براساس روش‌شناسی کل‌گرایانه، پدیده‌های اجتماعی را می‌توان در سطح تحلیل مستقل و گستره خاص خود مطالعه کرد. در این رویکرد، کل، وجودی متمایز و مستقل از مجموعه افراد دارد.

بر این اساس، نظریه‌های مطلوبیت‌گرایی و جماعت‌گرایی ذیل روش کل‌گرایانه قرار می‌گیرند و نظریه‌های قراردادگرایی و اختیارگرایی ذیل روش فردگرایی. آن‌گونه که توضیح داده شد، مطلوبیت‌گرایی (کارایی) و جماعت‌گرایی (تقوا) مبتنی بر ارزش فایده‌مندی و قراردادگرایی (عدالت) و اختیارگرایی (آزادی) مبتنی بر ارزش حق هستند.

در جدول (۲) نشان داده شده است که نظریه مبتنی بر خیر و فایده‌مندی بر نظم درونی سیستم و نظریه حق بر ساختار پایه‌ای یک سیستم تأکید دارند. اقتصاد به‌عنوان یک نظریه مبتنی بر فایده‌مندی، نظریه خرد تعادل بازار را بسط داده است که مبتنی بر خیر فردی است و اخلاق از منظر فایده‌مندی، نظریه جماعت‌گرایی را پرورانده است که مبتنی بر مفهوم خیر عمومی^{۱۹} است.

نظریه اخلاق حق‌محور به‌دنبال سامان‌دادن به ساختار جامعه است. در این راستا، قراردادگرایی بر مبنای روش‌شناسی فردگرایانه، نظریه عدالت را ارائه می‌دهد و اقتصاد تاریخی از منظر نهادگرایی تلاش دارد تا تحول و تکامل جماعت‌هایی که باید ایده عدالت را تحقق بخشند، توضیح دهد.

اقتصاد محض با ارائه مدلی فردگرایانه، سعی دارد تا براساس دسته‌بندی کردن رفتار عاملان اقتصادی در راستای حداکثر کردن سود و مطلوبیت، تعادل عرضه و تقاضا را درون بازار توضیح دهد، در حالی که اقتصاد تاریخی به‌دنبال روشن کردن تحول اصول اخلاقی، اجتماعی و سیاسی برای تبیین عوامل تشکیل‌دهنده ساختار اساسی نهادهای اقتصادی است.

جماعت‌گرایی بیشترین چالش را با نظریه قرارداد اجتماعی دارد. جماعت‌گرایی در واقع، اخلاق را درون جماعتی که در آن خیر عمومی اولویت دارد تبیین می‌کند و این موضوع را توضیح می‌دهد که چگونه افراد در چارچوب نهادها و ساختارهای زندگی اجتماعی با تکرار همگانی و مداوم، فضائل را رواج می‌دهند. چالش میان جماعت‌گرایی و قراردادگرایی از منظر دستیابی به یک نهاد منصف برای تحقق حق نیز مسئله‌ای اساسی است. در رابطه میان این دو رویکرد، مفهوم عینی و همگانی عدالت به‌طور ایستا دیده می‌شود که در قالب نهادها شکل می‌یابد. به‌عنوان مثال، در اندیشه رالز نظام دموکراتیک به وسیله توافق میان مردم در وضعیت اولیه، صورت‌بندی می‌شود. همچنین سازوکارهای پویای تعامل، تعارض و تطابق میان ارزش‌ها و نهادها فرایند تکامل جامعه بر مبنای اهداف سیاسی را به‌دست می‌دهند.

جدول ۲- مباحثه میان اخلاق و اقتصاد

ساختار پایه‌ای سیستم (نظریه حق)	نظم درون سیستم (نظریه فایده‌مندی)	
نظریه عدالت (قراردادگرایی)	نظریه تعادل بازار (اقتصاد نظری)	فردگرایی
نظریه تکامل سیستم (اقتصاد تاریخی)	نظریه خیر عمومی (جماعت‌گرایی)	کل‌گرایی
(Shionoya, 2005: 99)		

همچنین چالش میان نظریه تعادل بازار و نظریه تکامل سیستم، مسئله‌ای جدی است. در واقع، این تصور که بازارها مناطقی فارغ از اخلاق هستند، تصویری اشتباه است. دست نامرئی بازار تنها در صورتی منجر به خیر اجتماعی خواهد شد که بازار در سازوکارهای خود از خیر عمومی پیروی کند. به‌عبارت دیگر، کارایی بازار باید براساس فضائل عمومی مانند درست‌کاری، ابتکار، پاسخگویی، شایستگی و ... محاط شود.

همان‌گونه که در بحث از نظریه‌های حقوقی توضیح داده شد، قراردادگرایی که نمونه برجسته آن در نظریه عدالت رالز مطرح است مبتنی بر روش‌شناسی فردگرایانه است و ساختار پایه‌ای سیستم را بر مبنای قرارداد میان افراد سامان می‌دهد. این امر در واقع همان وجه لیبرال نظریه رالز است. رالز اصول عدالت را برای ساختار اساسی جامعه ارائه می‌دهد که متکی بر انتخاب افراد منطقی در پشت پرده جهل^{۲۰} است.

بر این اساس می‌توان استدلال کرد که اخلاق، متکی به خیر عمومی است و اقتصاد متکی به خیر فردی، هر چند که هر دو در راستای حاکمیت نظم در یک سیستم اجتماعی حرکت می‌کنند. خیر عمومی نوعی از نظم اخلاقی است در یک جماعت محدود درون یک سیستم اجتماعی گسترده، نه یک نظم اخلاقی همگانی که باید کلیت سیستم را سامان دهد.

اخلاق و رفاه اجتماعی

حال این پرسش قابل طرح است که اساساً اخلاقیاتی که در حوزه رفاه اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد از چه سنخی است. با استفاده از مباحث مطرح شده توسط فیتزپتریک (۱۳۸۱) در بررسی نقدهای ایدئولوژی‌های گوناگون رفاهی به دولت رفاه، می‌توان مواردی مانند مسئولیت اجتماعی، دامنه‌گزینش‌های فردی، محور بودن خانواده و تمایز طبقاتی را برشمرد که به مثابه اخلاقیات اجتماعی، مدنظر ایدئولوژی‌های گوناگون رفاهی قرار دارند. این موارد اخلاقی از همان سنخ اخلاقیاتی هستند که در مکاتب گوناگون اقتصاد سیاسی نیز توسط کلارک (۱۳۹۰) شناسایی شده‌اند. به عبارت دیگر، در این رویکردها آنچه به عنوان اخلاق در نظر گرفته می‌شود از نوع برساخت‌های اجتماعی است.

در تفسیر ساختاری و فرهنگی، این موضوع در دو سطح تحلیل خُرد (فرد) و کلان (جامعه) قابل صورت‌بندی است. بر این اساس نهادها و سیاست‌ها در بُعد ساختاری سطح کلان و ایدئولوژی‌ها و هنجارهای اجتماعی در بُعد فرهنگی سطح کلان مورد بررسی قرار می‌گیرند. همچنین در سطح فردی، جایابی فرد درون ساختار اجتماعی در بُعد ساختار و جامعه‌پذیری فرد در بُعد فرهنگ مطالعه می‌شوند.

جدول ۳- مثال سالمندان در سوئد

ارزش پایه	اهداف سیاست‌گذاری (سطح یک)	اهداف سیاست‌گذاری (سطح دو)
آزادی	ایجاد شرایط مادی مناسب و امنیت اقتصادی برای سالمندان متناسب با نیازها و خواست‌های فردی‌شان	تأمین آزادی بیشتر در انتخاب طرح‌های مستمری جایگزین
عدالت	پیشگیری از تفاوت‌های زیاد میان استانداردهای زندگی در دوران سالمندی	تناسب میان کسورات بیمه‌ای و مزایای بازنشستگی
برابری	شرایط زیست برابرتر در میان سالمندان	برابری در نرخ‌های جبرانی حال و آینده
انسجام اجتماعی	افزایش بازتوزیع در نظام مستمری بازنشستگی	کاهش مستمری‌های حال برای تأمین مستمری‌های آینده

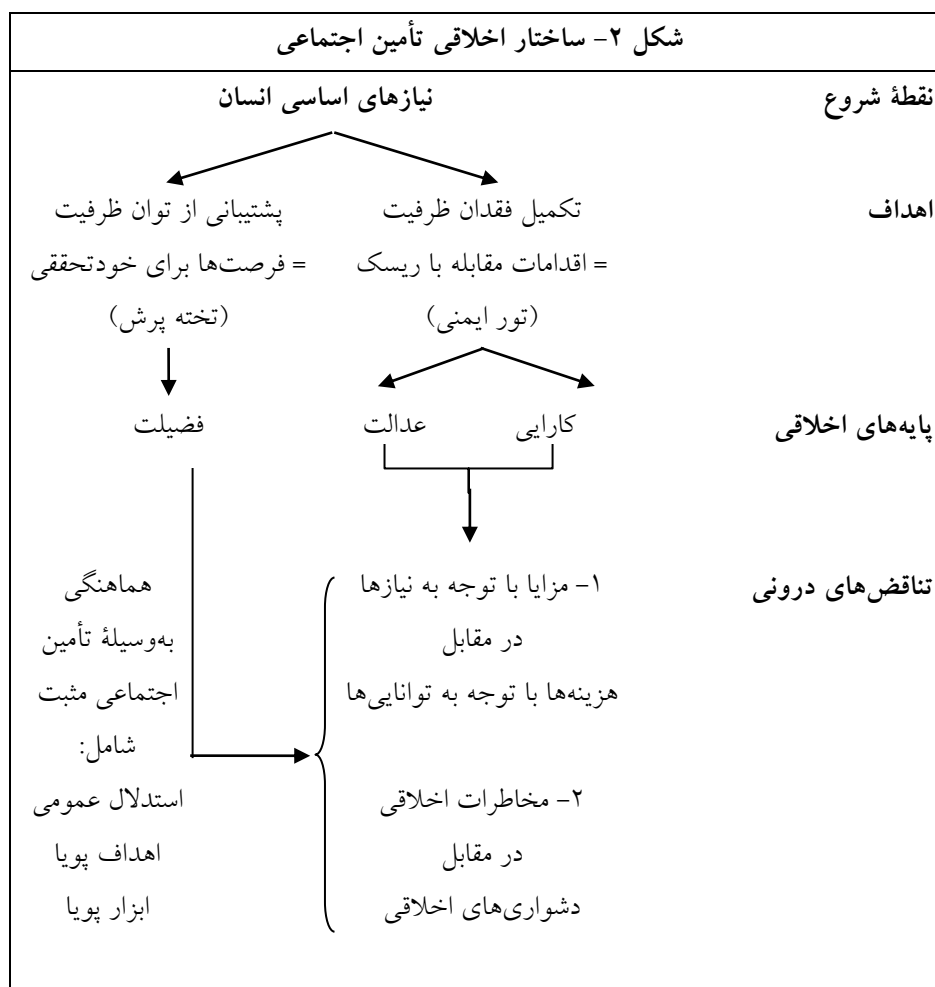
آن‌گونه که در جدول (۳) نشان داده شده است، اورشات^{۲۱} و همکارانش (۲۰۰۸)، آزادی، عدالت، برابری و انسجام اجتماعی را اخلاقیات پایه‌ای در یک جامعه می‌دانند. آن‌ها بازتاب و به‌کارگیری این ارزش‌ها در نظام سیاست‌گذاری اجتماعی سوئد درباره مسئله سالمندان را مورد واکاوی قرار داده‌اند. همان‌گونه که دیده می‌شود، این اخلاقیات در دو سطح اولویتی متفاوت، سیاست‌گذاری‌های متفاوتی را می‌طلبند.

شیونویا (۲۰۰۵) نیز با لحاظ کردن کارایی، فضیلت و عدالت، ساختار تأمین اجتماعی را به صورت شکل (۲) نشان می‌دهد. از نظر وی، اگر تأمین نیازهای اساسی انسان به عنوان نقطه شروع اقدامات تأمین اجتماعی به عنوان محوری‌ترین سیاست رفاهی مدنظر قرار گیرد، نوعی تناقض درونی در رابطه دو اخلاق پایه‌ای کارایی و عدالت

وجود دارد که باید به وسیله فضیلت پوشش داده شود. به عبارت دیگر، شیونویا (۲۰۰۵) حوزه رفاه و به طور خاص تأمین اجتماعی را محل تلاقی و ادغام نظریه‌های سه‌گانه اخلاقی می‌داند.

در این مدل، تأمین اجتماعی به عنوان محیطی در نظر گرفته می‌شود که میانجی میان سرمایه‌داری و دموکراسی است. رفاه اجتماعی وابسته به فرایندهای سیاسی است اما این امر ضروری است که یک نقطه اتکاء اخلاقی وجود داشته باشد که سیستم سیاسی از یک سو مبتنی بر عدالت باشد و از سوی دیگر مردم در فرایند تصمیم‌گیری عمومی مشارکت داشته باشند.

میان سرمایه‌داری و دموکراسی یک نوع رابطه/تحداد و انفصال^{۲۲} برقرار است و این دو، تأثیر دو طرفه‌ای بر هم دارند. تأمین اجتماعی در واقع حاصل توافق میان نابرابری اقتصادی در سرمایه‌داری و برابری سیاسی در دموکراسی است. سرمایه‌داری و دموکراسی هر کدام دارای منابع عمده قدرت‌اند و از این رو دامنه رابطه این دو بسیار متنوع است. تأمین اجتماعی به مثابه تعدیل‌کننده رابطه میان منابع قدرت این دو عمل می‌کند. مفاهیم فضیلت و کارایی بنیان‌های تأمین اجتماعی هستند که مردم را نسبت به مفهوم عدالت مطمئن‌تر می‌کنند. بر این اساس می‌توان رفاه اجتماعی را محل مواجهه اقتصاد، اخلاق و سیاست دانست.



(Shionoya, 2005: 226)

نکته قابل توجه این است که تأمین اجتماعی به عنوان عنصر مرکزی رفاه اجتماعی از منظر فرایندهای سیاسی، ابزاری است برای گردآوری و بازتوزیع سرمایه، اما خود تأمین اجتماعی فاقد ظرفیت خودبازتولیدی^{۳۳} است و از این رو وابسته به نظام بازار است. به عبارت دیگر، تأمین اجتماعی از یک سو به دنبال کنترل اقتصاد است و از سوی دیگر وابسته به تأمین مالی توسط اقتصاد می باشد. این همان نقطه‌ای است که مارشال در مباحث شهروندی خود با عنوان *جامعه وصله‌ای*^{۳۴} از آن نام می برد. «از یک سو بازارهایی داریم که به ایجاد نابرابری‌ها معطوف‌اند و از سوی دیگر، مفاهیمی چون عناصر سیاسی و اجتماعی شهروندی داریم که متقاضی و مستلزم برابری هستند... این موضوع باعث برآمدن جامعه وصله‌ای شده است که در آن عناصر سرمایه‌داری، دموکراتیک و رفاه‌گرا به شکلی ناموزون، که در نهایت خلاق و مولد است، شانه به شانه عناصر تشنج‌زا وجود دارند» (فیتزپتریک، ۱۳۸۱: ۱۲۴).

نتیجه‌گیری

صورت‌بندی رابطه اخلاق و اقتصاد در دوران مدرن نشان می دهد که دنیای اخلاق بیش از هر چیز مبتنی بر عدالت و فضیلت و دنیای اقتصاد مبتنی بر کارایی و آزادی است. نقطه تلاقی این دو دنیا در حوزه فایده‌مندی است که خود مبتنی بر تفاوت‌های فردی و تفاوت‌های مربوط به کیفیت زندگی است. اگر چه اخلاق متکی به خیر عمومی است و اقتصاد متکی به خیر فردی، اما هر دو در راستای حاکمیت نظم در یک سیستم اجتماعی حرکت می کنند. بر این اساس می توان استدلال کرد در حالی که اقتصاد در معنای سنتی تر آن صرفاً به کارایی توجه دارد، اقتصاد جدید علاوه بر تخصیص کارآمد منابع، توزیع عادلانه منافع را نیز مدنظر قرار می دهد. از این رو، در دوران معاصر اقتصاد تحت تأثیر تغییرات شرایط بیرونی و محیطی‌اش قرار دارد و از این منظر، کارایی و عدالت به مثابه امور اخلاقی در دستور کار اقتصاد قرار دارند. به عبارت دیگر، در دوران جدید به جای تمرکز صرف بر سازوکارهای اقتصادی، تنوع، تکثر و ظرفیت‌های موجود در الگوهای فرهنگی به عنوان یک مشخصه منحصر به فرد نظام‌های اجتماعی مورد توجه قرار گرفته‌اند.

اخلاق در حوزه اقتصاد، عنصری ساخت‌یابنده است به این معنا که از یک سو در نهایت این فرد است که به عنوان عامل، اقدام به کنش می کند و بر این اساس، فضیلت فردی اهمیت می یابد و از سوی دیگر کنش فرد تحت تأثیر و در چارچوب قواعد و ترتیباتی است که جنبه حقوقی دارد. بنابراین باید تأکید فیتزپتریک بر چندفاعلی بودن حوزه اخلاق را مورد توجه جدی قرار داد.

در این میان نهادهای رفاهی و به طور خاص تأمین اجتماعی نقش همسازی میان اقتصاد و اخلاق و به تعبیری اخلاقی کردن اقتصاد را ایفا می کنند. از این منظر، تأمین اجتماعی حوزه قابل اعتنایی برای مطالعه بنیان‌های سیاسی و اخلاقی توسعه رفاه اجتماعی به شمار می آید. اما باید توجه داشت که در کنار تأمین اجتماعی، سیاست‌های حمایتی نیز در توزیع منابع و منافع اقتصادی اهمیت اساسی دارند. اما در هر دو نوع سیاست‌ها (بیمه‌ای و حمایتی)، اخلاق

به‌عنوان امری پسینی به اقتصاد ضمیمه می‌شود و سعی در کنترل پیامدهای منفی اقتصاد دارد. این سیاست‌ها حتی در مدل‌های رفاه حداقلی مورد پذیرش قرار دارند. به‌عبارت دیگر، مدل‌های حداقلی رفاه نیز وجود پیامدهای منفی ناشی از تأکید بر کارایی در اقتصاد را پذیرفته‌اند اما این تأکید وجود دارد که در نهادهای تأمینی و حمایتی نیز می‌بایست به اصل کارایی توجه شود. این امر نشان می‌دهد که حوزه رفاه و نهادهای رفاهی، چارچوبی را برای تعامل، انطباق و حتی چالش میان عدالت و کارایی فراهم می‌کند.

توجه به تنوع، معطوف به همگانی بودن است. عادات، آداب، سنت‌ها، عقاید، باورها، دانش، آگاهی‌ها، ابزارها و ... همگی سازنده فرهنگ‌ها و تمدن‌ها هستند. تبلور این زمینه‌ها، مستلزم دربرگیرندگی و نگاه فراگیر به آن‌ها است. به‌عبارت دیگر، نفس بروز این مفاهیم و اجزاء فرهنگی، خود به‌معنای پدیداری عدالت خواهد بود. بنابراین، عطف توجه به این مفاهیم در کنار معانی مطرح‌شده درباره تأمین اجتماعی نقش برجسته‌ای در پیوند اخلاق و اقتصاد ایفا خواهد کرد. دستیابی به توافق اجتماعی، در عمل مستلزم وجود نهادهایی است که شرایط تحقق آن را امکان‌پذیر سازد. به‌عبارت دیگر، نهادی‌سازی موجب انتشار اخلاق می‌شود و فرد قدرت انتخاب پیدا می‌کند و این امر می‌تواند زمینه توافق اجتماعی را ممکن‌تر سازد.

منابع

- راغفر، حسین. (۱۳۸۶)، *مقدمه‌ای بر رابطه فلسفه اخلاق و اقتصاد*، در «اخلاق و اقتصاد» آیین هکلین، ترجمه: افشین خاکباز و محمدحسین هاشمی»، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- رالز، جان. (۱۳۸۳)، *عدالت به‌مثابه انصاف*، ترجمه: عرفان ثابتی، تهران: ققنوس.
- رالز، جان. (۱۳۸۸)، *نظریه عدالت*، ترجمه: مرتضی بحرانی و سید محمدکمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- سن، آمارتیا. (۱۳۷۷)، *اخلاق و اقتصاد*، ترجمه: حسن فشارکی، تهران: شیرازه.
- فیتزپتریک، تونی. (۱۳۸۱)، *نظریه رفاه؛ سیاست اجتماعی چیست؟*، ترجمه: هرمز همایون‌پور، تهران: مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.
- کلارک، باری. (۱۳۹۰)، *اقتصاد سیاسی تطبیقی*، ترجمه: عباس حاتمی، تهران، کویر.
- لیتل، دانیل. (۱۳۸۱)، *تبیین در علوم اجتماعی؛ درآمدی به فلسفه علم الاجتماع*، ترجمه: عبدالکریم سروش، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- محمودیان، محمدرفعی. (۱۳۸۰)، *اخلاق و عدالت*، تهران: طرح نو.
- مکی، جی. ال. (۱۳۸۶)، *حقوق، مطلوبیت و جامعیت بخشیدن*، در «اخلاق و اقتصاد» آیین هکلین، ترجمه: افشین خاکباز و محمدحسین هاشمی»، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.
- مکی‌تایر، السدیر. (۱۳۷۷)، *اخلاق فضیلت‌مدار*، ترجمه: حمید شهریاری، در *فصلنامه نقد و نظر*، شماره ۱۳ و ۱۴.

- نورث، داگلاس سسیل. (۱۳۸۵)، نهادها، تغییرات نهادی و عملکرد اقتصادی، ترجمه: محمدرضا معینی، تهران: سمت و سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور.
- والزر، مایکل. (۱۳۸۹)، حوزه‌های عدالت، ترجمه: صالح نجفی، تهران: ثالث.
- هازمن، دی. ام. ام. اس. مک‌فرسن. (۱۳۸۶)، تجزیه و تحلیل اقتصادی و فلسفه اخلاق، ترجمه: یدالله دادگر و همکاران، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی.
- هی‌وود، اندرو. (۱۳۸۳)، درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی، ترجمه: محمد رفیعی مهرآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.

- Dworkin, Ronald. (1981). *What is equality? Part 2: equality of resources*, Philosophy and Public affairs, 10.
- Dworkin, Ronald. (1973). *The original position*, low review, University of Chicago.
- Fitzpatrick, Tony. (2008). *Applied ethics and social problems; Moral questions of birth, society and death*, polity press.
- Hausman, Daniel M. & Michael S. McPherson. (2006). *Economic analysis, Moral philosophy and Public policy*, Cambridge university press.
- Jordan, Bill. (2008). *Welfare and Well-being: social values in public policy*, polity press.
- Oorschot, Win Vn, Michael Opielka & Brigit Pfau-Effinger. (2008). *Culture and welfare state; Values and social policy in comparative perspective*, Edward Elgar.
- Sen, Amartya. (1979). *Interpersonal comparisons of welfare*, in Michael J. Boskin (ed), economics and human welfare, New York, Academic press.
- Shionoya, Yuichi. (2005). *Economy and Morality; The philosophy of the welfare state*, Edward Elgar.